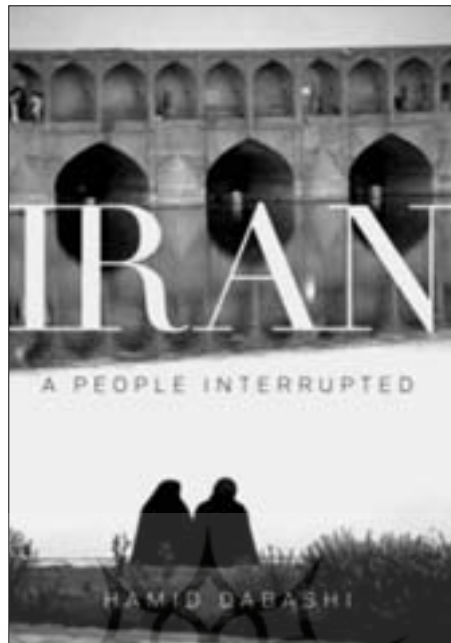


گهست یک ملت

کورس اسماعیلی

تجددی است که مجموعه‌ای از ملل در همه حال ثروتمند، در همه حال فقیر و در مورد ایران، در همه حال در مقاومت در آن شریک‌اند: «ما ملتی هستیم مبتنی بر اراده جمعی‌مان برای مقاومت در برابر قدرت، و ملت مدرنی هستیم براساس یک مدرنیته ضداستعماری که باعث شده است در تاریخ جاری خود در موضعی ستیزه‌جویانه قرار گیریم» (ص ۲۵).

دبّاشی که مدرنیته ایرانی را بیش از هر چیز ضداستعماری تعریف می‌کند، بر ضد ناسیونالیسم و اگر نیز سخن می‌گوید. در واقع وی در مقدمه کتاب، با طرح این بحث که «... ایران ملغمه‌ای از



Iran: A People Interrupted
Hamid Dabashi. New York:
The New Press, 2007. 324 p.

اگر یک کتاب خوب کتابی است که بر تناقضات خود فائق می‌شود، پس کتاب ایران: یک مردم گسسته‌ی دبّاشی را می‌توان یکی از بهترین کتابهایی دانست که از سال ۲۰۰۱ به بعد و بالاگرفتن ماجراهای نظامی ایالات متحد در خاورمیانه، در مورد ایران منتشر شده است. کتاب دبّاشی با تلفیقی روایی از خاطرات شخصی و تاریخ فکری، ادبی و

"واقعیهایی" است که از ترکیب سازه مصنوعی و بی‌معنایی موسوم به ملت پدید آمده...» (ص ۱۹)، اساس روایت ناسیونالیستی را زیر سؤال می‌برد. او در ادامه بحث پاره‌ای از ارکان اصلی افسانه‌های سنتی ناسیونالیسم ایرانی را نیز زیر سؤال می‌برد: از ایران باستان گرفته تا انواع سلسله‌های بعد از اسلام تا پهلوی‌ها. برای دبّاشی - و این یکی از مهمترین نکات ارائه شده در این کتاب است - آنچه ایرانیان را در کنار هم نگه می‌دارد یک انسان‌گرایی (Humanism) ادبی است که اصولاً مبتنی بر خصوصیات ذاتی‌اش، پراکنده و ناهمگون است. (ص ۲۰). بر زمینه پربار انسان‌گرایی‌ای که در شعر قرون میانه ایران (در کل کشورهای اسلامی شرقی) شکل گرفته بود، ایرانیان متجدد خود را در مقام بازیگران و سوژه‌های جهان معاصر تصور کردند. در نهایت این خصایص انسان‌گرایانه به پدیده‌ای تبدیل شد که دبّاشی آن را مدرنیته ضداستعماری می‌نامد؛ پدیده‌ای که ایرانیان را به مقاومت در برابر امپریالیسم و جلوه‌های مختلف فرهنگی آن واداشت. توصیف ابعاد ادبی و فکری این تغییر و تحول، مضمون اصلی کتاب دبّاشی را تشکیل می‌دهد.

از نظر دبّاشی این هنرمندان و نویسندگان ایرانی بودند که از طریق انسان‌گرایی ادب قرون میانه فارسی، ایران ضد استعمار مدرن را به تصور کشیدند. ایران: یک مردم گسسته، استوار بر یک چنین چارچوبی و در جهت توضیح این تاریخ فکری، مفهوم جهان‌وطن‌گرایی (Cosmopolitanism) را مطرح می‌کند. در این کتاب از یک سو جهان‌وطن‌گرایی بیانگر تکثر و تنوع فرهنگ سیاسی ایرانیان معاصر است که به تنهایی به هیچ یک از اجزای تشکیل‌دهنده آن چون اسلام‌گرایی، ناسیونالیسم یا سوسیالیسم

سیاسی ایران هم از یک سو آینه تمام‌نمایی است از مجموعه تناقضهایی از حیات روشنفکری ایران که به انقلاب ۱۳۵۷ منجر شد و هم از سوی دیگر، تلاشی سرسختانه برای چیرگی بر این تناقضها. در چارچوب چنین فرایندی است که فرصتی فراهم می‌شود تا درباره ایران در چارچوبی فراتر از تنگنای فزاینده قطب‌بندی موجود بین جمهوری اسلامی و تلاش امریکا برای ارائه تعریفی دیگر از خاورمیانه مطابق خواسته و تصورش، اندیشه گردد. دبّاشی همان گونه که درباره پارادایم‌های غرب‌گرایی و مدرنیزاسیون نظری انتقادی دارد، قرائتهای ناسیونالیستی از تاریخ ایران را نیز به دیده انتقاد می‌نگرد. ایران: یک مردم گسسته برای هر که از کلیشه‌هایی تکراری در توصیف ایران، چون «گرفتار بین سنت و تجدد» و یا مردد بین ریشه‌های «ایرانی» و «اسلامی» خسته شده است، کتابی خواندنی و ضروری است.

برای حمید دبّاشی معضل حاصل از تجربه ایران در عرصه تجدد ریشه در آن دارد که «... مدرنیته روشنگرانه اروپایی که قرار بود ایرانیان را از تیرگی نجات دهد... با ابلاغ پیام روشنگری از طریق لوله‌های توپ استعمار، محملی را که می‌بایست یک چنین دگرگونی‌ای را به وجود آورد، از آنها دریغ داشت.» (صص ۴۶-۴۵). چنین تعبیری از تجربه تجدد ایران کاربرد وسیعی دارد که دبّاشی با طرح اندیشه «تجدد ضداستعماری» می‌کوشد آن را شرح و بسط دهد. در چنین چارچوبی، مدرنیته بیش از آنکه یک پیشروی تدریجی تحت ریاست اروپا به سوی ترقی باشد «یک فرایند ارتقای خود / تنزل دیگری است... به نفع درصد اندکی از جمعیت جهان که به نام مستعار "اروپا" شناخته می‌شوند» (ص ۲۵۰). حاصل این فرآیند

قابل تقلیل نیست. (ص ۱۲۵) و از سوی دیگر کاربردی عام دارد در توصیف حیات فکری‌ای که دبّاشی در سالهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در آن پرورده شد: «... در سالهای جوانی‌ام در دوره پهلوی، نوعی جهان‌وطن‌گرایی این جهانی در هوموج می‌زد؛ یک احساس پرو بال گرفته از موقعیت جهانی‌مان، یک گستردگی دانش و آموزش که نه می‌دانست "غرب" کجاست و نه "شرق" از کدام بخش از محور دو قطبی قدرت آغاز می‌شود...» (ص ۱۳۳).

ولی از آنجا که دبّاشی هیچ‌گاه از این جهان‌وطن‌گرایی تعریفی به دست نمی‌دهد، این امر به بروز مجموعه‌ای از مسائل تاریخی و نظری در تحلیل‌های او منجر می‌شود. اهمیت ادبیات جهانی، موسیقی، سینمای هنری اروپا و بسیاری از دیگر عناصر فرهنگی قرن بیستم در حیات روشنفکری ایران در قرن بیستم را نمی‌توان به خودی خود نشانه‌ی نوعی جهان‌وطن‌گرایی فرهنگی دانست.

در واقع برای بسیاری از کسانی که در حیات روشنفکری ایران فعالیت داشتند، «جهان‌وطن» خوانده شدن، می‌تواند جنبه‌ای موهن داشته و خوار انگاریِ اُمال فکری، هنری و سیاسی آنها محسوب شود. دبّاشی ماهیت *انترناسیونالیستی* فضای سیاسی ایران در سالهای پیش از انقلاب را با فضای *جهان‌وطن‌گرایی* تجربه زندگی خودش در نیویورک اوایل قرن ۲۱ خلط می‌کند. و در این رهگذر قابلیت سقوط انترناسیونالیسم سیاسی وقت را به نوعی بومی‌گرایی ملی، به گونه‌ای که در خلال تشکیل یک جبهه متحد از حزب توده و دیگر گروه‌های سکولار چپ با نظام برآمده از انقلاب اسلامی در اوایل کار ملاحظه کردیم، جدی نمی‌گیرد.

تحلیل‌گذرای دبّاشی از جلال آل احمد و غربزدگی بت‌واره او به روشنی‌گویای این غفلت است. همان‌گونه که مهرزاد بروجردی در کتاب *روشنفکران ایرانی و غرب خود* به تفصیل بیان داشته است، آل احمد روشنفکر سکولاری بود که سعی کرد حساسیت روشنفکران ایرانی به «اصالت فرهنگی» را به امری عادی و فراگیر بدل سازد. او همچنین برای تشیع در ذهنیت ملی ایرانیان نقشی مسلط قائل گردید. شگفت آن است که دبّاشی در عین حال که فرهنگ ایران معاصر را *جهان‌وطن* و چند وجهی توصیف می‌کند، برای آل احمد نیز ستایش فراوانی قائل است. در واقع دبّاشی در این امر تا بدان جا پیش می‌رود که *غربزدگی* را نیز بخشی از این فرهنگ جهان‌وطن دانسته، مدعی است که بعد از انتشار این کتاب «فرهنگ سیاسی ایران وارد عرصه جدیدی شد که در آن از عناصر سوسیالیستی، ملی‌گرا و اسلامی خواسته می‌شد که در یک جبهه متحد ایدئولوژیک علیه نفوذ امپریالیستی ایالات متحد و شوروی متحد گردند...» (ص ۱۲۹) کم اهمیت دانستن نقش آل احمد در فراگیر ساختن دین به عنوان یک «فرهنگ اصیل بومی» در چارچوب ذهنیت چپ سکولار خود بیانگر تعارضهای نهفته در دیدگاه او نسبت به بومی‌گرایی و جهان‌وطنی‌گرایی است.

همان‌گونه که از سوی بسیاری از نویسندگان از هر دو طیف راست و چپ نیز بیان شده است بومی‌گرایی چیزی نیست جز تبلور «من‌دیگر» نقد فرهنگی ضد استعماری. اینکه آن را می‌توان زمینه هرگونه مقاومت فرهنگی بر ضد امپریالیسم ارزیابی کرد و یا محصول

برای حمید دبّاشی معضل حاصل از تجربه ایران در عرصه تجدید ریشه در آن دارد که «... مدرنیته روشنگرانه اروپایی که قرار بود ایرانیان را از تیرگی نجات دهد... با ابلاغ پیام روشنگری از طریق لوله‌های توپ استعمار، محملی را که می‌بایست یک چنین دگرگونی‌ای را به وجود آورد، از آنها دریغ داشت.» چنین تعبیری از تجربه تجدید ایران کاربرد وسیعی دارد که دبّاشی با طرح اندیشه «تجدید ضد استعماری» می‌کوشد آن را شرح و بسط دهد.

دوره‌ای که ضد استعمارگرایی فرهنگی عرصه دانش و دانشگاه را پشت سر گذاشته و وارد کوچه و خیابان می‌شود، بحثی است که در نوشته‌های دبّاشی اصلاً بدان توجه نشده و این بی‌توجهی به ضعف کار انجامیده است. اگر چه دبّاشی از تاریخ مقاومت غیر بومی‌گرا نیز تصویری به دست می‌دهد ولی از تحلیل صریح چگونگی استحاله سیاستهای چندگانه ملی‌گرایی، سوسیالیستی و اسلامی به یک اسلام‌گرایی بومی‌گرا باز می‌ماند. او به همان توضیح متعارفی دست می‌یازد که چپ سالهاست در وصف حال خود می‌گوید: اینکه «... انقلاب را از دست ما ربودند...» اینکه یک تشکیلات به مراتب سازمان یافته‌تر در مساجد ریشه داشت (ص ۱۴۹) انقلاب را «... از دست ما در آورد...» (ص ۱۴۶).

توصیف مکرر دبّاشی از روشنفکران سکولار به عنوان «غیرآرگانیک» (صص ۵۶، ۵۸ و ۱۴۹) در عین حال که اسلام‌گرایان را «آرگانیک» می‌نامد (صص ۱۴۹ و ۲۲۵) نیز خود بیانگر همان نقص و کاستی است. طرح چنین بحثی پرسشهای مهمی را به دنبال می‌آورد. اگر اجزای تشکیل دهنده چنین فرهنگی، نسبت به جامعه خود بیگانه بودند، این فرهنگ سیاسی را چگونه می‌توان *جهان‌وطنی* توصیف کرد؟ اگر روشنفکران سکولاری که در انقلاب شرکت داشتند، در رابطه‌ای غیر آرگانیک با جامعه مزبور قرار داشتند، پس جز اسلام‌گرایان چه کسانی را می‌توان معرّف آن جامعه دانست؟ این تأکید بر «اصیل‌تر» دانستن هویت اسلامی مدت زمانی است که زمانش گذشته است: ما در زیر سایه آن زندگی می‌کنیم.

در خلال انقلاب ۱۳۵۷، سکولارها و چپ‌های ایرانی در عین حال که ضد امپریالیسم را در قالب مفاهیمی فرهنگ‌گرا توصیف می‌کردند، ولی نتوانستند در برابر تعریف اسلام‌گرایان از یک فرهنگ مقاومت، بدیلی ارائه دهند. برداشت دبّاشی از فرهنگ سیاسی جهان‌وطن ایران نمی‌تواند توضیح دهد که چه شد که چپ تحت نفوذ بومی‌گرایی‌ای قرار گرفت که در نهایت آن را به کام خود فرو برد. و دقیقاً بدین دلیل قاصر و ناتوان است که هنوز هم گرفتار این زبان «اصالت» است. از آنجا که مقاومت می‌بایست در یک چارچوب فرهنگی اصیل جریان یابد چپ سکولار هم نتوانست راه بدیلی در برابر کالایی شدن زن بجز اعمال حجاب پیش پا بگذارد. برای مقاومت در برابر سرریز فرهنگ غرب به تمامی شئون حیات اجتماعی ایران، جز ممنوع داشتن فیلم‌ها و موسیقی غربی راهی وجود نداشت. برای مقابله با نفوذ شوروی جز انحلال شوراهای کارگری

مخاطبان واقعی دَباشی آن گروه از روشنفکران ایرانی هستند که او تاریخ آنها را درک کرده و اینک از نگاهی نو آن را ارائه می‌کند. تعداد روشنفکران ایرانی سکولاری که هنوز سعی دارند تاریخ و فرهنگی را که به انقلاب ۱۳۵۷ منجر شد به عنوان شریک دائمی ایده‌آلهای آن به درک و فهم درآورند، بسیار اندک است. دَباشی این «تاریخ مؤثر» را برای آنها می‌نویسد که ناظر تبدیل انقلاب به یک جمهوری اسلامی بودند و در واقع از آنها می‌خواهد که «... با درک تاریخ که باید از طریق محمل حضور ما درک شود و نه از طریق تظاهر به اینکه بر آن فائق شده و پشت سرش گذاشته‌ایم» بر این گذشته دست یابند.

مستقل و جایگزین ساختن انجمنهای اسلامی به جای آنها راه روشن دیگری وجود نداشت.

ولی ایران: یک مردم گسسته را به صرف چنین تناقضاتی نمی‌توان بی‌اهمیت تلقی کرد و برای آگاهی از آنکه دَباشی چگونه در مقام جبران این نقیصه تحلیلی بر می‌آید باید به یکی از دیگر معضلات حل نشده کتاب پرداخت: مخاطب آن کیست؟ آیا مخاطبش روشنفکران ایرانی هستند که در این کتاب با اسامی و رخدادهای آشنایی رو به رو می‌شوند که در چشم‌اندازی نو مرتب شده‌اند و یا مخاطبی غیر ایرانی که جز آنچه از طریق رسانه‌های جمعی بدانها منتقل می‌شود، تصور دیگری از ایران ندارد؟ دَباشی مدعی است که برای مخاطبان اخیر می‌نویسد، حال آن که کلیت حل نشده کتاب تنها برای مقوله پیشین [یعنی روشنفکران ایرانی] قابل فهم است. در زبان کتابی که سعی بسیار دارد مخاطب خود را تحت تأثیر قرار دهد، فاصله‌ای دائمی و عمیق ملاحظه می‌شود. نازک طبعی مانی‌وار دَباشی، به خلق روایتی منجر شده که اصولاً جز یک صحنه از داستان اخلاقی نبرد دائمی بین شر امپریالیست در برابر خیر مقاومت، چیز دیگری نیست. به همین دلیل است که دغدغه خاطر نویسنده که در هر پیچ و خمی که پیش می‌آید خود را در صف اول مقابله با امپریالیسم خبیث قرار می‌دهد، لطمه زیادی به این کتاب زده است. یکی از گویاترین مصادیق این امر، رویارویی به ظاهر پایان‌ناپذیر دَباشی است با آذر نفیسی و کتاب *لولیتاخوانی در تهران* او، که باعث شده است در این کتاب بیش از اندازه به او توجه شود. البته این «از روبستن شمشیر» (ص ۷) برای موضع‌گیریهایی که دَباشی خود را گرفتار آن کرده خوب است، ولی از آنجا که هیچ‌گاه خود کار نفیسی را مورد نقد قرار نمی‌دهد، این گونه انتقادها از نوعی حملات شخصی شده فراتر نمی‌رود. عملاً خواننده کتاب مجبور می‌شود در موضع ناراحت‌کننده‌ای قرار گیرد و چون نظاره‌گر یک کتک‌کاری پس‌کوچه‌ای متحیر بماند. کتاب دَباشی به خودی خود یک مداخله اساسی سیاسی محسوب می‌شود و از این رو مناسب است که لحن و زبان آن نیز لاقلاً با لحن و زبان هم‌وردانی که برای خودش تعریف می‌کند همخوانی داشته باشد. دَباشی اگر مخاطبی عام را هدف دارد، بهتر آن است با ویراستاری کار کند که بتواند در عین کم‌کردن از جملات اغراق‌آمیز و مکرری که به گونه‌ای طرح می‌شوند که گویا برای اولین دفعه طرح شده‌اند، جوهره فکر او را حفظ کند. دَباشی به تصنیف آپرایی واگنری مشغول شده در حالی که مخاطبان مورد نظرش هوادار

موسیقی پاپ هستند.

مخاطبان واقعی دَباشی آن گروه از روشنفکران ایرانی هستند که او تاریخ آنها را درک کرده و اینک از نگاهی نو آن را ارائه می‌کند. و این گفت و گوی درونی او با این مخاطب است که در نهایت، چارچوب روشنفکری این طرح را نجات می‌دهد. تعداد روشنفکران ایرانی سکولاری که هنوز سعی دارند تاریخ و فرهنگی را که به انقلاب ۱۳۵۷ منجر شد به عنوان شریک دائمی ایده‌آلهای آن به درک و فهم در آورند، بسیار اندک است. دَباشی این «تاریخ مؤثر» را برای آنها می‌نویسد که ناظر تبدیل انقلاب به یک جمهوری اسلامی بودند و در واقع از آنها می‌خواهد که «... با درک تاریخ که باید از طریق محمل حضور ما درک شود و نه از طریق تظاهر به اینکه بر آن فائق شده و پشت سرش گذاشته‌ایم...» (ص ۱۱۱) بر این گذشته دست یابند.

دَباشی در آن واحد هم می‌تواند انسداد ذهنی‌ای است که از ۱۳۵۷ دام‌گیر چپ ایرانی شد و هم نمایانگر تلاشی در جهت فائق آمدن بر آن. اگرچه وی در یک مرحله بر دوگانگی «آرگانیک» و «غیر آرگانیک» در حیات روشنفکری ایران تأکید می‌گذارد، ولی جدای از چنین اخلاق‌گرایی‌هایی، رکن مهم تحلیل وی بر آن استوار است که شاخصه اصلی تجدد ایرانی را خصلت ضد استعماری آن تشکیل می‌دهد و فرهنگ سیاسی ایران را نیز براساس یک چنین ویژگی‌ای باید تعریف کرد. به عبارت ساده‌تر، در حالی که برخی از ایرانیان از مواعید «اسلام سیاسی» به شوق آمده و گروهی دیگر از «دموکراسی» و یک گروه هم از «عدالت اجتماعی»، این سوءظن و نوعی مقاومت فطری در مقابل منافع و مداخلات بیگانه در امور کشورشان است که آنها را به هم نزدیک می‌کند. درک این نکته برای هر کسی که می‌خواهد تحولات ایران را دنبال کرده و درک کند، لازم و ضروری است، به ویژه اینکه اینک دولت امریکا نیز بر آن است تا میلیون‌ها دلار را صرف تطمیع روشنفکران ایرانی نماید.

بحث کوتاه دَباشی در انتهای کتاب در مورد «اعاده فرهنگ سیاسی جهان وطن‌گرایی ایرانی» (ص ۲۳۶) اگرچه در نگاه اول بحثی پراکنده و انتزاعی به نظر می‌آید ولی از لحاظ تعمیق رابطه دَباشی با مخاطبان واقعی‌اش، نکات مهمی را در بردارد. دَباشی با انتخاب حزب‌الله لبنان و هوگو چاوز ونزوئلا به عنوان دوره بازگشت به تفکری جهان وطن‌گرا و در عین حال مقاوم، روشنفکران ایرانی را به ذهنیت جدیدی در برخورد با دنیای فعلی دعوت می‌کند. اگر جمهوری اسلامی این دوره از تهدیدات مستقیم خارجی را از سر بگذراند، می‌توان گفت که نظر دَباشی درباره آنکه حزب‌الله و چاوز (یا آنچه این دو پدیده معرّف آن است) می‌توانند به عنوان بدیلی واقعی برای روشنفکران ایرانی عمل کنند، نظر نادرستی نیست. از یک‌سو، برداشت دَباشی از همیت هوگو چاوز در دوره‌ای است که گفتارهای صریح و صادقانه‌ای که در نهضت‌های گوناگون «ضد جهانی شدن» و با مجامع اجتماعی جهانی مطرح‌اند، تأثیر چندانی بر حیات روشنفکری داخلی ایران نداشته‌اند. سواي گر ایشهایی چند در عرصه تحركات فمینیستی، به نظر نمی‌آید که بین ایرانیان و روشنفکران دیگر ملل ضد استعماری گفت و گویی شکل گرفته باشد. ایران به دلیل آنکه استعمار ستیزی‌اش به صورت وضعیت موجود کشور تیلور



جستارهای ژاپنی در قلمرو ویرانشناسی

ترجمه و نگارش دکتر هاشم رجب‌زاده

در این کتاب خواننده با آثار و افکار پژوهندگان، دانشمندان، سیاحان و سفیران ژاپنی که از ایران دیدن کرده‌اند آشنا می‌شود.

کتاب در پنج بخش تنظیم شده است:

بخش اول: تاریخ و تمدن و فرهنگ - ایران باستان - ایران پس از اسلام - زبان و ادب فارسی (جمعاً بیست و چهار جستار).

بخش دوم: ایران‌گردی و ویرانشناسی ژاپنیان - بزرگان ادب فارسی - سفرنامه‌ها و خاطرات (سیزده جستار).

بخش سوم: دیدگاه‌ها (هفت جستار).

بخش چهارم: چهره‌ها (هشت جستار).

بخش پنجم: بنیادها و منابع ویرانشناسی (شش جستار).

پیوست کتاب: تلخیصی از شرح حال و آثار سی تن از پژوهندگان ژاپنی در قلمرو ویرانشناسی.

یادداشت‌های سندبادنامه

نگارش علی محمد هنر

جستجویی است در متن موجود سندبادنامه و موارد اخذ و اقتباس از داستانهای آن و ترجمه شعرهای عربی و درج مأخذ هر یک و همچنین شرح و توضیح بعضی از نکات ادبی.

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاریزدی

نشانی مکاتبه‌ای: تهران. تجریش. صندوق پستی ۴۹۱-۱۹۶۱۵
تلفن: ۲۲۷۴۴۰۷۲ - ۳۴ و ۲۲۷۱۶۸۳۲ - ۲۲۷۱۷۱۱۵
مرکز بخش: نشر اساطیر. تلفن: ۸۸۱۲۱۴۷۳ - نماير: ۸۳۰۱۹۸۵

یافته، از سهیم‌شدن در تجارب جاری دیگر کشورهای استعمارزده برای طرح و بحث بدیل‌های جدید سیاسی و اجتماعی دورمانده است. از این‌رو مخاطب مستقیم تجزیه و تحلیل دَبّاشی را روشنفکرانی می‌توان دانست که برای رویارویی با تعریف خاص نظام حاکم از ضدیت با استعمار از یک سو و مقاومت در مقابل پیشروی تدریجی جهانی شدن که بازهم قصد دارد از دهانهٔ توپ و تفنگ آزادی را به ارمغان آورد، از سوی دیگر، بتواند نوعی سیاست‌ورزی بومی را ابداع کند.

از سوی دیگر، بحث دَبّاشی در مورد حزب‌الله لبنان اهمیت بیشتری در بردارد؛ از این‌نظر که روشنفکران ایران را به بینشی مقاوم در مقابل ارزشهای غربی و در عین حال مستقل و فارغ از صرف واکنش در برابر ارزشهای رسمی رایج در ایران دعوت می‌کند. حزب‌الله لبنان گروهی است که در حال مبارزه با تعرضات استعمار، فرهنگی جهان وطن‌گرا و جامع‌نگر به وجود آورده است که احترام سایر ادیان و اقوام را نیز محفوظ می‌دارد. فرهنگی که می‌تواند سرمشق خوبی برای فرهنگ سیاسی سیاستمداران کشورمان باشد. امید دَبّاشی از پیش کشیدن این بحث در صفحهٔ ۲۰۴ و پانویست آن در صفحهٔ ۲۹۹ بیان می‌شود:

«جهش حزب‌الله لبنان به یک نهضت آزادی بخش ملی و تحول بعدی آن در جهت یک تکثر فرهنگی سیاسی و جهان‌وطن‌گرا... نه تنها بر لبنان و فلسطین، که بر عراق و ایران نیز تأثیرگذار خواهد بود و احتمالاً می‌تواند موجب تغییری در ابعاد کلی نظام گردد...»

دعوت دَبّاشی از روشنفکران فعلی ایران این است که نه تن به تبلیغات غرب دهند که حزب‌الله را چیزی بیش از گروهی تروریستی توصیف نمی‌کند و نه به یک واکنش غریزی در برابر حزب‌الله اکتفا کنند، فقط بدان دلیل که هدف ستایش تبلیغات رسمی کشور است. امید بازگشت به فرهنگ سیاسی‌ای که در آن در عین مقاومت علیه فشارهای استعمار، احترام به جامعه‌ای تکثرگرا و تمام اجزای لایتجزای آن چون اسلام‌گرایی، دموکراسی‌خواهی و هواداری از برابری اجتماعی می‌تواند رعایت شود، دور از تخیل نیست و شاید نگاهی باز و فارغ از پیشداوریهای مرسوم نسبت به تجربهٔ حزب‌الله نیز در این زمینه مؤثر باشد.

ایران: یک مردم‌گسسته از آن نظر اهمیت دارد که توانسته است به ارائهٔ تصویری از ایران موفق شود که در عین اجتناب از توجیه وضعیت موجود کشور، ایران را تحت‌الشعاع یک ناکجاآباد نفولیرال نیز قرار نهد. اگرچه لحن و زبان دَبّاشی در این کتاب برقراری ارتباط با مخاطب مورد نظرش را تسهیل نمی‌کند ولی در یک بازبینی جدید از تاریخ معاصر ایران که بدان احتیاجی مبرم هست، موفق است. این کتاب در استقبال از جهانی نوشته شده که در آن با کم‌رنگ شدن چیرگی امریکا و رویکرد ایران به دیگر کشورهای امریکای لاتین، افریقا و آسیا، امکانات سیاسی و فرهنگی جدیدی فراهم می‌آید.